**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14011118**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

آقای شهیدی در این بحثی که آیا باید تمسک به عموم ازمانی عام بکنیم یا استصحاب حکم مخصص بکنیم ابتدا یک تحریر محل نزاعی می‌کنند، حالا آن تحریر محل نزاعش را بعداً در موردش صحبت می‌کنیم. بعد از ظهر کلاس راهنما در موردش صحبت می‌کنیم. بحثش هم بعداً بحث می‌کنیم. کلام شیخ انصاری و کلام مرحوم آخوند اشاره می‌کنم و تفصیلاتی که مرحوم شیخ انصاری و مرحوم آخوند در مسئله دادند. و بعد اشاره می‌کنم که دو قول دیگر در مسئله هست غیر از این تفصیل مرحوم شیخ و تفصیل مرحوم آخوند. یک قول این هست که عام مطلقا مرجع هست، بعضی از بزرگان دارند. عرض کردم مرحوم حاج آقا مرتضی حائری، مرحوم امام این قول را اختیار کرده بودند. یک قول دیگر هست که عام کلاً اعتبار ندارد. به عام نمی‌شود مراجعه کرد. ایشان می‌گویند و هذا ما اختاره بعض الاجلاء. این بعض الاجلاء ایشان معمولاً مرادشان به آقای سیستانی است.

ایشان ابتدا یک بحثی را مطرح می‌کنند در مورد این که مراد شیخ انصاری در این که زمان گاهی اوقات قید عام هست در اینجا وقتی در یک زمانی تخصیص بخورد در غیر آن زمان می‌توانیم به عام تمسک بکنیم بگوییم آن فرد در غیر زمان مخصَّص مشمول حکم عام است. ولی اگر ظرف باشد نمی‌شود تمسک کرد. این که مراد از تفصیل بین قیدیت و ظرفیت چیست، تفسیرات گوناگونی ذکر شده، سه تا تفسیر ایشان ذکر می‌کند، تفسیر اوّل، تفسیری است که محقق نایینی از عبارت رسائل استظهار کرده که مراد شیخ اعظم این هست که قیدیت زمان یعنی جایی که زمان به نحو استغراقی اخذ شده. ظرفیت زمان یعنی جایی که زمان به نحو مجموعی اخذ شده. مرحوم آقای خویی می‌فرمایند این کلام صریح کلام شیخ انصاری است، ولی بعضی از بزرگان این مطلب را نفی کردند که مراد شیخ اینها نیست. ما قبلاً عرض کردیم که قطعا مراد شیخ این معنا نیست، بعد آقای شهیدی بحث‌هایی می‌کنند در مورد این که به چه دلیل مرحوم شیخ مرادش تفصیل بین عام استغراقی نسبت به زمان و عام مجموعی نیست، حالا وارد آن توضیحات آقای شهیدی و استدلالاتش نمی‌شوم. ما سابقاً عرض کردیم که در واقع دو تا نکتۀ اصلی هست بر این که ازش استفاده می‌شود که مرحوم شیخ انصاری مرادشان تفصیل بین مجموعیت و استغراقیت نیست. یک نکته به قرینۀ مثال‌هایی که زده. اوفوا بالعقود. مثال‌هایی که زده به خصوص مثال تواضع. مثال تواضعی که زده. که این هم آقای شهیدی اشاره دارد در بحث‌هایش. آقای شهیدی همین مثال تواضع هم اشاره دارد، هم ایشان می‌گوید که شیخ برای ظرفیت زمان به نواهی تمسک کرده و نواهی به نحو استغراقی هست. بنابراین این هم شاهد هست که شیخ نمی‌خواهد تفصیل بین استغراقیت و مجموعی بودن. فرض کنید شما وقتی می‌گویید که لا تهن الفقیر هر فردی از اهانت فقیر فرد مستقلی هست. اگر گفتید زمان را که اینجا اخذ می‌کنید اهانت در هر زمانی به فقیر که در نظر بگیرید فردی است غیر از اهانت به فقیر در زمان دیگر. در نواهی اینجور است. این یک.

ولی یک جهت دیگر هم به نظر می‌رسد، شاید مهم‌تر از این جهت باشد این است، روشن هست که در جواز تمسک به عام بین این که عام استغراقی باشد یا عام مجموعی باشد فرقی نیست، خود شیخ هم مبنایش این نیست که بین عام استغراقی و عام مجموعی فرق باشد. از شیخ هم نقل نشده یک همچین تفصیلی، البته شیخ بحث مباحث الفاظش به قلم خود ایشان در دست نیست، تقریرات ایشان در دست هست، ولی هیچ از شیخ هم نقل نشده که بخواهند تفصیل قائل بشوند بین عام مجموعی. آخر باید تفصیلی باشد که با مبانی شناخته شدۀ شیخ هماهنگ باشد. ما عبارت یک عالم را که می‌خواهیم معنا کنیم این عبارت را با توجه به مجموع نکاتی که از آن عالم هست باید بررسی کرد. البته نمی‌خواهیم بگوییم که عالم نظرش تغییر نمی‌کند. ولی به هر حال اینجور نیست که همینجور راحت نظر یک عالم تغییر کند. در جایی که عبارت صریح باشد ظهور قوی داشته باشد در تغییر نظر یک عالم خب عیب ندارد، و الا رسم متعارف در تفصیل کلمات بزرگان این هست که مجموع کلمات یک بزرگ را کنار هم می‌گذارند، از مجموع اینها یک مطلبی را به آن بزرگ نسبت می‌دهند. چون معمولاً تغییر آراء کمتر اتفاق می‌افتد. البته عرض کردم باز هم این مطلب، در صورتی عبارت‌های یک عالم بعضی‌شان قرینۀ بر بعضی دیگر هست که نصوصیت نداشته باشد. اینجا هم عبارت شیخ بر خلاف فرمایش مرحوم آقای خویی که صریح او، هیچگونه صراحتی در عام مجموعی و عام استغراقی ندارد و به قرینۀ سایر مبانی شیخ انصاری، سایر مطالبی که از شیخ انصاری نقل شده که در حجیت عام در تمام الباقی بین عام مجموعی و عام استغراقی فرقی نیست نباید کلام شیخ این مطلب باشد.

آقای شهیدی اینجا یک نکته‌ای را مطرح می‌کند در توضیح فرمایش شیخ که این که ما زمان در عام قید قرار بدهیم یا ظرف قرار بدهیم آیا ملازم هست که در خاص هم همینجور رفتار کنیم؟ یا ملازم نیست؟ می‌گوید بعضی‌ها گفتند که این که زمان قید عام باشد لازمه‌اش این است که در خاص هم قید باشد و اگر در عام ظرف باشد در خاص هم باید ظرف باشد. آقای شهیدی می‌فرماید نه اصل مطلبش درست است نه نسبتش به شیخ واضح است، که شیخ این مطلب را می‌خواهد بگوید. البته این که نسبتش به شیخ واضح نیست و اینها، این را صحبت نمی‌کند، بحثی که ایشان دارد در مورد این که اصل این مطلب درست نیست که بین ملاحظۀ زمان به عنوان ظرف و قید در عام و ملاحظۀ زمان در خاص ملازمه باشد، این مطلب درست نیست، نه بعد ایشان اینجوری تعبیر می‌کند چرا ملازمه نیست فانه اذا قال المولی اکرام العالم فی کل یوم واجب و قال اکرام زید لیس بواجب یوم الجمعة کان ذلک من قیدیة الزمان للعام و ظرفیته للخاص کما انه لو قال اکرام العالم واجب و قال اکرام زید یوم الجمعة لیس بواجب او انه حرام فیکون من ظرفیة الزمان للعام و قیدیته للخاص. این یک نکته‌ای را ایشان گویا قید را این که می‌گوید زمان قید باشد قید متعلق حکم گرفته. جایی که قید یعنی متعلق حکم مقید به زمان شده باشد، اکرام العالم فی کل یوم واجب. این می‌گوید این قیدیت زمان برای عام است. عام را آن متعلق الحکم را عام تصویر کرده. جایی که زمان وصف متعلق الحکم باشد قید متعلق الحکم بشود آن را قید گرفته. ولی اگر مربوط به متعلق الحکم نباشد، اکرام زید لیس بواجب یوم الجمعة، یوم الجمعة ظرف برای، یعنی قید اکرام زید نیست، قید به لیس بواجب است. می‌گوید آنجایی که قید کأنّ لیس بواجب باشد این ظرف می‌شود. آن جایی که مربوط به اکرام العالم باشد این می‌شود قید. اینجوری، برعکسش هم همینجوری گرفته. ولی این واضح نیست این که ما می‌گوییم زمان قید است مراد قید چی است؟ قید مثلاً متعلق حکم مراد است؟ یا قید. این یک مقداری باید عبارت شیخ را دقت بشود که این که می‌گوییم زمان قید هست یا ظرف هست؟ قید چی هست؟

شاگرد: می‌شود نسبت دادن؟

استاد: در واقع این که می‌گوید زمان قید عام هست یا قید خاص هست این زمان قیدیت، قیدیت نسبت به چی؟ نسبت به مثلاً اکرام العالم را نسبت به او می‌خواهیم بسنجیم؟ یک مقداری این عبارت را باید دقت کنیم. ولی حالا من عمدۀ نکته‌ای که می‌خواهم اینجا بگویم چیز دیگری است. آن این است که این بحث‌ها اصلاً مبتنی بر این هست که ما در قیدیت و ظرفیت، این که ما می‌گوییم زمان در خاص ممکن است قید باشد، ممکن است ظرف باشد این برای این هست که بتوانیم استصحاب حکم خاص را بکنیم دیگر. قیدیت و ظرفیت دخالت دارد در استصحاب حکم خاص. و در استصحاب حکم خاص به لسان دلیل اصلاً نباید مراجعه کرد. این لحن بحثی که اینجا هست شبیه بحثی هست که در بحث بقای موضوع در استصحاب مطرح می‌کنند، آنجا مثال‌هایی که زده شده شبیه همین حرف هست. آنهایی که قائل هستند که اگر آن وصف مفقود، آن نکته‌ای که مفقود شده و منشاء شک شده، مثلاً آبی بوده که قبلاً پاک بوده. قبلاً متغیر بوده به خاطر همین تغیرش نجس بوده. حالا تغیرش به خودی خود از بین رفته، نمی‌دانیم تغیری که به خودی خود از بین رفته آیا نجاست هنوز باقی هست یا باقی نیست، صحبت سر این است که استصحاب حکم این مورد را می‌توانیم استصحاب نجاست را بکنیم یا نکنیم، آنهایی که می‌گویند در جریان استصحاب بقای موضوع شرط است و موضوع را هم از لسان دلیل اخذ می‌کنند، می‌گویند دو تا. یک موقعی هست می‌گویید الماء المتغیر نجسٌ، در لسان دلیل وارد شده. یک موقعی در لسان دلیل این شکلی وارد شده، الماء نجسٌ اذا تغیّر. اگر الماء المتغیر نجسٌ باشد، این موضوع ما ماء متغیر است، بنابراین وقتی تغیر از بین رفت موضوع هم از بین رفته، اگر بخواهیم حکم را استصحاب کنیم، اسراء حکم من موضوع الی موضوع آخر هست. ولی الماء نجسٌ اذا تغیّر، تغیّر حالات شیء هست. این نحوه‌ای که ایشان بحث را دنبال کرده این با این مطلب هماهنگ هست، با این نکته هماهنگ هست که ما به لسان دلیل مراجعه کنیم در تشخیص موضوع. ولی تحقیقی که خود شیخ انصاری هم دارد و اینها را پذیرفته آن موضوع به لسان دلیل مراجعه نمی‌کنیم، به عرف ملاحظه می‌شود. بنابر این آن مثال‌ها و امثال اینها را نباید مطرح کرد. آن وقت این بحث مطرح است که آیا اگر ما به عرف مراجعه کنیم می‌شود بین عام و خاص تفصیل قائل شد؟ یعنی عرف در عام ظرف، قید مثلاً بگوید در خاص ظرف بگیرید یا برعکس. اگر به لسان دلیل مراجعه کنیم لسان دلیل عام و خاص ممکن است مختلف باشند. ولی اگر عرف را محکَّم بدانیم در تشخیص موضوع، آیا بین اینها می‌شود فرق گذاشت؟ یا نمی‌شود فرق گذاشت؟ به این شکل. من فکر می‌کنم اینجا یک موقعی رابطۀ عام و خاص نقیضین است. عام می‌گوید اکرام العلماء واجب، خاص می‌گوید که، فرض کنید مثلاً ما می‌گوییم الماء طاهر، بعد یک دلیل گفته الماء المتغیر نجس. بینشان نقیضین، طاهر و نجس، بنابراین در نقیضین بدانیم. اینجا بین عام وخاص نمی‌توانیم فرقی بگذاریم. چون بالأخره عرف در مورد طهارت یا طهارت را موضوعش آب می‌داند، یا آب متغیر می‌داند. آن که نسبت به عام و خاص بخواهد عرف فرق بگذارد به نظر مشکل است.

شاگرد: عرف اصلاً هیچ کاری به دلیل ندارد؟ اینجور نیست که بگوییم

استاد: نه، کار ندارد. به نحوۀ دلیل کار ندارد. به نحوۀ حکم کار دارد. اینجا می‌گوید این حکم در مورد افراد عام هست در مورد این فرد نیست. خب این حکم می‌گوید فرض کنید العالم واجب الاکرام. بعد از یک طرف دیگر عالم فاسق می‌گوییم واجب الاکرام نیست. اینجا اگر زمان در عالم واجب الاکرام قید اخذ بشود در عالم فاسق هم، یعنی عرف بگوید که اینجا عالم که واجب الاکرام هست، عالم در هر زمان موضوع دیگری هست. عالم در این زمان غیر از عالم در آن زمان هست. این که ما بگوییم در عام زمان قید هست در خاص ظرف هست این خیلی به نظر می‌رسد که چیز نباشد.

شاگرد: این که می‌فرمایید عرف ملاک تشخیص موضوع است، مگر منظور شما نیست که شارع اگر نظری غیر از نظر عرف باید تذکر بدهد؟

استاد: نه، اصلا

شاگرد: اگر شارع قبول نداشته باشد.

استاد: به اینها ربطی ندارد، بحث به این حرف‌ها ربطی ندارد. بحث سر این است که ثبوتاً حکمی که روی یک موضوع، ما این را مفصل بحثش را می‌کنیم در بحث بقای موضوع، آن که حقیقتش چی است بحث‌های خیلی مفصلی دارد. ولی اجمال قضیه‌اش این است که عرف با تناسبات حکم موضوع بعضی قیود را، بعضی چیزها وقتی تغییر کرد این فرد را کأنّ یک فرد دیگری می‌گیرد. ببینید مثلاً ما یک

شاگرد: اگر شارع این را قبول نداشت بالأخره یک جایی یک جوری باید تذکر بدهد در لسان دلیل

استاد: لسان دلیل اصلاً به اینها ربطی ندارد. این دو تا هیچ تفاوتی با هم ندارد. لسان دلیل این که نمی‌دانم آنجا ظرف محمول باشد یا موضوع باشد اینها دخالت در آن جهت. حالا آنهایش نکات دارد حالا بعداً عرض می‌کنم. یک نکتۀ اجمالی‌اش را عرض کنم. ما یک موقعی در عام یک حکمی اثبات شده است، در خاص آن حکم نفی شده است. این که در جایی که عام اثبات الحکم هست و خاص نفی الحکم از بعضی از افراد هست آن موضوع دو گونۀ مختلفی عرف ملاحظه کند. در عام یک قیدی را قید بگیرد در خاص، آن عرفی به نظر نمی‌رسد. ولی مخصِّص همیشه از این سنخ نیست که نسبت به عام. گاهی اوقات مثلاً مخصِّص حکم دیگری است که می‌دانیم به حکم عام هماهنگ نیست، ضدین هستند. فرض کنید در عام گفته اکرام العلماء واجب. در خاص گفته اکرام سید عالم فاسق مستحب. آنجا روی وجوب برده، اینجا روی استحباب برده. خب وجوب و استحباب، لازمۀ استحباب نفی الوجوب است. یعنی یک موقعی هست مدلول مطابقی دلیل خاص نفی العام است، یک موقعی مدلول التزامی‌اش، مدلول اوّلیه‌اش یک چیز دیگری است. ولی چیزی است که به عام قابل جمع نیست. اگر به این نحو باشد می‌تواند عرف نسبت به این خاص یک قیدی را نسبت، حکمی را که برای عام وجود دارد در آن حکم قید ببیند، ولی در حکم خاص قید نبیند. و اینها با همدیگر فرق دارند. یعنی باید فرق بگذاریم بین عام و خاص در اینجور جاها. بنابراین این که ما

شاگرد: یعنی عرفی هست؟ اینجوری که مستحب قید باشد مثلاً واجب ظرف باشد؟

استاد: آره می‌تواند، آن عرفی است. حالا خصوص مستحب را نمی‌خواهم بگویم. فرض کنید که دو تا حکم مختلف باشد که ما می‌دانیم عملاً اینها جمع نشده‌اند. فرض کنید که یک دلیل گفته نماز جمعه واجب است، یک دلیل دیگر می‌گوید نماز ظهر واجب است. ما می‌دانیم در روز یک نماز بیشتر واجب نیست. با همدیگر تعارض دارند دیگر. اگر تعارض، تعارض بالعرض باشد. مواردی که تعارض تعارض بالعرض است. یا تعارض به مدلول التزامی باشد. حالا این بحث سر وجوب و استحباب تعارض بالذات است، ولی از نوع تضاد است. روشن‌تر از آن جایی که تعارض بالعرض باشد. به خاطر این علم اجمالی داریم که دو تا حکم با همدیگر قابل جمع نیستند. علم اجمالی که دو تا حکم با هم قابل جمع نیستند اینجاها این به نظر می‌رسد تصویر داشته باشد. یعنی خلاصه رابطۀ بین عام و خاص اگر از باب تناقض باشد آنجا این که موضوع در عام و خاص متفاوت باشد تصویرش دشوار است. ولی اگر از سنخ تضاد باشد به نظر می‌رسد می‌شود اینها را عرف فرق بگذارد، و از آن روشن‌تر جایی که اصلاً دو تا حکم مختلف باشند، و تعارض، تعارض بالعرض باشد. چون علم اجمالی داریم که این دو تا حکم با همدیگر قابل جمع نیستند. حالا این مثالش را باید بعداً فکر کرد. ولی اصل مطلب فکر می‌کنم این شکلی باشد که به این شکل بحث را باید دنبال کنیم. حالا عرض کردم همۀ اینها عمدۀ قضیه این هست که به نظر می‌رسد که تمسک به عام یک مسیری را طی می‌کند، استصحاب حکم خاص مسیر دیگری را طی می‌کند. تمسک به عام دائر مدار این هست که آیا عام مخصَّص در یک فرد نسبت به سایر افراد حجت هست یا حجت نیست؟ آن بحث‌ها هست. دیگر وحدت موضوع و تعدد موضوع و قیدیت و ظرفیت و امثال اینها اگر هم مطرح باشد قیدیت و ظرفیت و امثال اینها در راستای تمسک به عام باید بررسی بشود. باید دخالتش در حکم عام باید داشته باشد. اما در مورد خاص آن زاویۀ دید مختلف است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان